



بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست

حرف‌های خودمانی با حامد عسگری

حامد عسگری

بودن صرف، خیلی حس بدی است و دوست ندارم از این کلمه استفاده کنم. پیشاپیش معذرت می‌خواهم. «زندگی انگلی»، زندگی مرداب‌وار که من بچسبم به هستی و فقط دریافت داشته باشم و فقط مصرف داشته باشم «خیلی حال بدکن» است.

جایی حول و حوش ۱۷-۱۸ سالگی سنی است که تو تقریباً باید چشم‌انداز و علایقت را پیدا کنی. هنر یا صنعت، علم، ریاضی، تجربی، فیزیک، تعمیرکار خوب، آرایشگر خوب و...

دیگر گذشته از آن روزگاری که همه پسر بچه‌ها دوست دارند خلبان بشوند یا پزشک. شاید امروز شما دوست داشته باشید یک بلاگر معروف باشید. شاید بخواهید اینفلوئنسر موفق باشید. شاید بخواهید یک جهانگرد موفق باشید. یک لب‌فروش، یک سبزی‌فروش، یک نقاش ساختمان، یک آرایشگر، یک تعمیرکار تفنگ بادی، یک تعمیرکار دوربین.

همه این‌ها یک تخصص‌هایی است که ما حتی به آن‌ها فکر هم نمی‌کنیم. بعضی وقت‌ها. جهان ما، کشور ما،

یکی از دلایلی که روان‌شناسان امروز به این نتیجه رسیده‌اند و سال‌های سال، قرن‌های قرن در آموزه‌های دینی، ما می‌خوانیم که تا ۷ سالگی بچه امیر خانواده است، پادشاه خانواده هست و هر کاری دوست دارد می‌تواند بکند، شاید یکی از دلایلش استعدادیابی باشد. برخی از روان‌شناسان امروز می‌گویند که بچه تا ۷ سالگی همه کار می‌تواند بکند. جلوییش را نگیرید. نه به او نگوید. با خشونت با بچه برخورد نکنید. کم‌کم استعدادش را، علاقه‌اش را، منشش را، رفتارش را آرام آرام پیدا می‌کند و به آن دسترسی پیدا می‌کند. وقتی که الان در جایی در حدود چهل و دو سالگی به زمانی که هم سن و سال شما بودم فکر می‌کنم، و مرور می‌کنم، ما به دنیا آمدیم که کاری داشته باشیم. ما به دنیا آمدیم تا یک مسئولیتی داشته باشیم. ما به دنیا آمدیم که چیزی بر جهان بیفزاییم. چرا که خودمان بخشی از جهانیم و در قبال اکسیژنی که مصرف می‌کنیم، در قبال قدمی که بر روی خاک می‌گذاریم در مقابل میوه و غذا و امکاناتی که خداوند برای ما مقدر کرده ما مسئولیت‌هایی داریم و قرار است چیزی بر جهان بیفزاییم. مصرف‌کننده



و آثار و صنایع دستی‌اش را صادر می‌کند و برای خیلی‌ها اشتغال‌آفرینی کرده و چند کارگاه زده. چندین نمایندگی دارد و طبیعی است که حالش خوب است و این از همه مهم‌تر است. حتی اگر قرار باشد در غسالخانه کارکنیم و اموات را غسل دهیم و یا روزگار طوری بچرخد که کارگر ساختمان و یا نظافتچی و یا قبرکن باشیم مهم کیفیت است. پزشکی بی مصرف و مهندس کارنابلد حال دیگران را بد می‌کند.

مهم این است که حال خودمان خوب باشد. و حال مخاطب و مراجع‌مان خوب باشد.

نیازهایمان را پیدا کنیم. استعدادهایمان را پیدا کنیم. جوانب و آینده‌نگریش را تخمین بزنیم و دوراندیشی داشته باشیم و تلاش و تلاش و تلاش. قطعاً می‌رسیم.

شهر ما و سرزمین ما و جامعه ما نیاز دارد به همه این تخصص‌ها و شغل‌ها. آدمی را می‌شناسم که پدربزرگش دندانپزشک بود، مادر بزرگش چشم‌پزشک، پدرش پزشک و فوق تخصص قلب بود و مادرش فوق تخصص ریه، کنکور تجربی هم داد و رتبه بسیار خوبی هم آورد. پزشکی هم قبول شد. یک ترم رفت و یکهو گفت: «من دوست دارم در اصفهان يك اوستای مسگری بشم.» «دقیقا» «اوستای مسگری». یعنی بروم ورق مس بخرم، شکلش بدهم، بعد بگذارمش روی یک تخته و تق‌تق با چکش بزنم و نقش یک آهو، یه بته جقه، یک شیر، یک پلنگ یک درخت دریاورم. آن خانواده دچار بحران‌های حیرت‌آوری شد. اما آن بچه روی تصمیم خودش استوار بود. گفت: «من یک ترم مرخصی می‌گیرم و می‌روم و اگر موفق نبودم و شما دیدید حال من بهتر نشد برمی‌گردم به دانشگاه» و همین اتفاق افتاد و او الان یکی از بهترین مس‌فروش‌های شهر اصفهان است. مس‌هایش

پی‌نوشت

۱. الکافی: ج ۶؛ ص ۴۶

روایتی از امام صادق (ع) داریم که حضرت فرمودند: (ادع ابناک تلعب سبع سنين) بچه‌های خود را رها کنی تا هفت سالگی بازی کنند.



بانویسنده اینجا،
همین حالا